نگاهی به جغرافیای تاریخی طبرستان در دو قرن اوّل هجری

دکترصالح پرگاری

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم



چکیده:

سرزمین طبرستان از دشت و کوه و ساحل دریا تشکیل شده است که از ناحیه دیلمان تا تمیشه وسعت داشت. هوای معتدل، زمین حاصلخیز و آب فراوان موجبات توسعه کشاورزی و تنوع محصولات و در نتیجه شکوفایی و غنای اقتصادی آن دیار را فراهم می ساخت. جاذبه های طبیعی و پراکندگی جغرافیایی و غنای اقتصادی و بافت سیاسی غیر متمرکز این سامان، شمار زیادی از قبایل و جمعیتهای مناطق دیگر را به این سرزمین می کشاند و از این رهگذر بافت جمعیتی و اوضاع سیاسی و اقتصادی منطقه دستخوش تغییر و تحول می گردید.

مردم ساکن طبرستان به علت زندگی در مناطق ناهموار و کوهستانی، مردمی مقاوم و نیرومند و ورزیده بودند و نزاع میان قبایل، موجب پرورش روحیه جنگاوری و سلحشوری در میان ایشان می گردید. عدم وجود راههای ارتباطی مناسب و انزوای جغرافیایی و موقعیت سوق الجیشی طبرستان ، تسلط کامل بر این دیار، به ویژه نواحی غربی آن را برای حکومتهای مرکزی ایران ، دشوار می نمود. این واقعیت همراه با توان رزمی نسبتا بالای مردم موجب پیدایش روحیه استقلال طلبی و عدم تمکین از حکومتهای خارج از این قلمرو جغرافیایی می گردید. مردم این دیار برای دفاع از موقعیت محلی قبایل خویش و همچنین تامین استقلال و حفاظت این سرزمین از اقوام مهاجم صحرا گرد، از قدیمترین ایام، استحکامات متعددی در جای جای این سرزمین تعبیه کرده بودند.

مجموعه موقعیتهای یاد شده، شرایطی را پدید آورد تا اکثر معارضین سیاسی حکومتهای مسلط بر خارج از این منطقه، برای پناه جویی ، به سهولت بتوانند به این منطقه راه یابند و در کوهها و دژهای فراوان و در کنار مردم خون گرم ومیهمان نواز آن پناه گیرند.

نگاهی به جغرافیای تاریخی طبرستان در دو قرن اول هجری

وجه تسمیه و حدود جغرافیایی

طبرستان معرب «تپورستان» است و این نام از زمانی که قوم «تپور» بر تمام این ناحیه دست یافتند بر آن اطلاق می شده است. پیش از آن تپوری ها فقط بر نواحی شرقی طبرستان حکم می راندند و نواحی غربی آن یعنی گیلان امروزی در اختیار کادوسیان بود و در نواحی مرکزی آن یعنی حد فاصل تپوری ها و کادوسیان، ماردها یا آماردها می زیستند. [۱]

مسکن اصلی تپوری ها در ارتفاعات قرار داشت و به همین سبب کمتر در معرض آماج حملات دشمن قرار می گرفتند. فرهاد اول، پادشاه اشکانی اقوام ساکن در مناطق جلگه یی شرق طبرستان یعنی آماردها را به ناحیه خوار در شرق ورامین امروزی کوچ داد و مناطق ایشان به قلمرو تپوری ها افزوده گشت و بدین گونه به مرور ایام تمام منطقه به اسم ایشان «تپورستان» خوانده شد. [۲] سکه های به دست آمده از این منطقه نیز این نظر را تایید می کند. یوزف مارکوارت [۳] معتقد است که :« تپرستان دقیقا مطابق نام «تپورستان» موجود بر روی سکه هاست.» [٤] سید ظهیر الدین مرعشی می نویسد: «به زبان طبری، طبر، کوه را گویند.» [۵] اگرگفته ی وی را بپذیریم و «طبرستان» را «کوهستان» معنی کنیم، باید به این نتیجه رسید که احتمالا قوم تپور که نخست در نواحی کوهستانی سکونت داشت، نام خود را از نام همین منطقه کوهستانی «طبرستان» برگرفت.

تا قرن هفتم هجری، قسمتهایی از مازندران و گیلان کنونی را که شامل نواحی جنوبی دریای مازندران [۶] و ارتفاعات البرز [۷] می شد، طبرستان می خواندند. ابن اسفندیار حدود طبرستان را از شرق به غرب مشخص کرده است:« و از دینارجاری تا به ملاط که حد طبرستان است.» [۸] دینارجاری محلی بود در نزدیکی تمیشه یا کردکوی کنونی و ملاط نیز در جنوب هوسم یا رودسر کنونی قرار داشت. [۹] بدین گونه سرزمین طبرستان از دشت و کوه و ساحل دریا تشکیل شده بود که از ناحیه دیلمان تا مرز تمیشه وسعت داشت. ابن اسفندیار شهرهای طبرستان را به دو دسته تقسیم می کند: شهرهایی که در دشت یا جلگه [=هامون] واقع هستند و شهرهایی که بر فراز کوه ها[=کهستان] قرار دارند. شهرهایی که در مناطق هموار قرار داشتند، عبارت بودند

از: آمل، ساری، مامطیر، رودبست، آرم[۱۰]، تریجه، میله، مهروان، اهلم، پایدشت، ناتل، کنو، شالوش، بیخوری، لمراسك، طمیش یا تمیشه. و شهرهایی که در مناطق کوهستانی قرار داشتند. شامل شهرهای کلار، رویان، نمار، کجویه، ویمه[۱۱]، شلنبه، وفاد، الجمه، شارمام، لارجان، امیدواره کوه، پریّم، هزارگری بود[۱۲].

در مناطق هموار طبرستان، شهر آمل و در مناطق کوهستانی، شهر رویان، نسبت به دیگر شهرها هم بزرگتر بودند و هم اهمیت بیشتری داشتند[۱۳] بعد از آمل و رویان مهمترین شهرها عبارت بودند از: ساری، چالوس، کلار، کجور و تمیشه. ناتل در سر راه آمل به چالوس و تریجی و مامطیر در سرراه آمل به ساری قرار داشتند. تمیشه در سه منزلی بعداز ساری واقع شده بود. کلار در یك منزلی جنوب غربی شهر چالوس بود و از کلار تا دیلم حدود یك منزل راه داشت.[۱۴]

جغرافیای طبیعی و اقتصادی

سرزمین طبرستان از نظر جغرافیای طبیعی با مناطق دیگر ایران به طور کلی متفاوت است، این قلمرو جغرافیایی به علت وجود کوههای مرتفع و طول و عرض جغرافیایی خاص و همچنین مجاورت با دریا، از برکت بارش بارانهای فراوان در تمام فصول سال بهره مند بوده است. به طوری که بیشترین تعداد روزهای بارش در ایران مربوط به ناحیه سواحل دریای مازندران دانسته شده است. نسبت به نقاط دیگر ایران بارش تابستان فقط در ساحل دریای مازندران قابل توجه است و پرباران ترین فصل، پاییز و کم باران ترین فصل، بهار است.[۱۵] علاوه بر بارانی که بر این مناطق می بارد، برفی که بر کوهها انباشته می گردد، موجب پیدایش چشمه های فراوان و رودهای بسیار در جای جای این سرزمین شده است.

رابینو در کتاب مازنداران و استرآباد از بیش از صد رود فقط در منطقه مازندران - که بخشی از طبرستان بوده است- نام می برد.[۱۶] رودهای مهم طبرستان عبارت بودند از :

سفیدرود: این رود از به هم پیوستن رودهای قزل اوزن و شاهرود، پدید آمده است.[۱۷] این رود در چند کیلومتری شهر رشت وارد دریای مازندران می شود.

رود چالوس: از کوههای کجور سرچشمه می گیرد و از شهر چالوس می گذرد و به دریای مازندران می ریزد.

رود هراز: از چشمه های لار و مازندران و لاریجان جاری گشته، از وسط شهر آمل می گذرد و ۲٤ کیلومتر دورتر از آمل به دو شعبه تقسیم می شود و سپس به دریا می ریزد. [۱۸]

رود بابل: از فیروزکوه جاری می شود و پس از عبور از یك مسیر پر پیچ و خم سرانجام از شهر بابل نیز می گذرد و در بندر بابلسر وارد دریا می شود . [۱۹]

رود تالار: آب های ارتفاعات سوادکوه و فیروزکوه را جمع آوری کرده از دره های پرپیچ و خم و مرتفع سوادکوه گذشته و بعداز عبور از قائم شهر، در منطقه میررود، به دریا می ریزد. [۲۰]

رود تجن: از هزار جریب [۲۱] سرچشمه می گیرد و پس از عبور از شهر ساری در فرح آباد از سمت جنوب وارد دریای مازندران می شود.

رود نکا: از دامنه شاه کوه [=ککشان] سرچشمه می گیرد و در نوذرآباد [=نوروزآباد] وارد دریا می شود. [۲۲]

هوای معتدل، آب فراوان و زمین حاصلخیز این منطقه چهره ی خود را در وجود جنگلها و مراتع و توسعه کشاورزی نشان می دهد. همین عوامل از دیرباز طبرستان را به خطه یی سرسبز بدل کرده است :«جمله زمین او ریاض و حدایق که چشم الأبر سبزه نیفتد» [۲۳]

حکیم ابوالقاسم فردوسی در توصیف چشم اندازهای این سرزمین چنین می سراید:

جهان آفریـدی بدین خرمـی   که از آسمان نیست پیدا زمی [۲٤]

ابن حوقل جغرافیدان مشهور قرن چهارم هجری که این مناطق را مشاهده کرده است، طبرستان را سرزمین پرآب و میوه توصیف می کند که دارای درختان بزرگ و بیشه های فراوان و جنگل است وی بناهای آنجا را از چوب و نی گزارش کرده است. [۲۵]

این شرایط اقلیمی در اقتصاد منطقه تاثیر بسیار گذاشته است، به ویژه آن که ما از دورانی سخن می رانیم که کشاورزی رکن اساسی اقتصاد جوامع را تشکیل می داده است. به لحاظ شرایط اقلیمی یاد شده، محصولات کشاورزی این سامان نسبت به دیگر مناطق از تنوع زیاد برخوردار بوده است. همین تنوع در محصولات موجب گشته که مردم طبرستان به محصولات دیگر نقاط نیاز نداشته باشند. ابن اسفندیار در این

باره می نویسد:

«اهل طبرستان را به هیچ چیز که از دیگر ولایت آورند، حاجتمندی نبود، هرچه در معموره دنیا موجود باشد برای تعیش درو حاصل»[۲۶] هر یك از نقاط این سرزمین نیز حایز چنین خصوصیتی است. حمدالله مستوفی ضمن برشمردن محصولات هریك از شهرهای طبرستان، درباره شهر آمل می نویسد: «چنانچه اگر شهر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد».[۲۷]

وفور نعمتهای طبیعی در این دیار به قدری بوده است که نه تنها مایحتاج آن منطقه همیشه بخوبی تامین می گشته[۲۸]، بلکه قسمت عمده تولیدات آن به نواحی دیگر صادر می شده است. برنج، مرکبات، روغن، پنیر، ماهی، گاو، گوسفند، نوغان و انواع چوب[۲۹] و ابریشم خام[۳۰] را می توانیم جزئی از صادرات این سامان بدانیم. همین امر زمینه ی شکوفایی و غنای اقتصادی آن دیار را فراهم می ساخته است.

راهها

وجود کوههای صعب العبور، رودهای متعدد، جنگلهاو باتلاقهای بسیار در سرزمین طبرستان، از جمله موانع طبیعی، درایجاد شبکه راههای ارتباطی منظم بوده است. در داخل طبرستان، مهمترین راهها از شهر مرکزی آن یعنی آمل منشعب می گردیده است. از آمل دو راه، یکی به طرف غرب در جهت ساحل تا ناتل و چالوس و از آنجا تا کوهستان دیلمان امتداد می یافت. این راه تا چالوس از مناطق هموار عبور می کرد و بقیه راه از میان کوه می گذشت و شهرهای کلار و کجور را به دیگر نقاط متصل می ساخت. راه دیگر، از آمل به طرف شرق بود و از شهرهای مامطیر (بابل امروزی)، ساری، گذشته و به تمیشه می رسید.[۳۱] تقریبا تمام این راه از میان دشتهای هموار می گذشت و به لحاظ وجود رودها و مسیلهای متعدد در این مسیر، پلهای زیادی درنقاط مختلف میان راه تعبیه شده بود که در مرتبط ساختن این مناطق با یکدیگر نقش مهمی ایفا می کرد.

فاصله آمل تا ساری هیجده فرسنگ و از ساری تا تمیشه شانزده فرسنگ بود فاصله آمل تا چالوس دوازده فرسنگ، فاصله چالوس تا رویان (کجور) نیز دوازده فرسنگ بود.[۳۲] شهرهای تمیشه و چالوس از اهمیت سوق الجیشی ویژه یی برخوردار بودند. شهر چالوس میان کوه و دریا قرار داشت. اصطخری، درباره آن چنین

می نویسد: «جایی استوارست. اگر نگاه دارند نتوان گذشت.» [۳۳] از طرف شرق، شهر تمیشه دروازه طبرستان محسوب می شد. ورود به طبرستان و خروج از آن جز از این شهر محال بود. [۳۴]

دو راه طبرستان را به نقاط خارج از این منطقه متصل می ساخت. یکی راهی بود که در امتداد راه آمل به تمیشه، تا استرآباد و گرگان کشیده می شد و از آنجا به دو شاخه تقسیم می گشت. یکی از آنها به سوی خراسان امتداد می یافت و دیگری به سوی شمال و به دهستان می رفت. راه دیگری که طبرستان را به نقاط بیرون از آن مرتبط می کرد، راه آمل به ری بود. این راه از آمل به سمت جنوب کشیده می شد و از میان دره هراز و گردنه های متعدد عبور می کرد و سرانجام به ری منتهی می شد. این راه با وجودی که از کم ارتفاع ترین معابر- امام زاده هاشم مرتفع ترین نقطه آن بود- می گذشت، [۳۵] به لحاظ کوهستانی بودن آن بسیار صعب العبور بود و برای عبور کاروانهای تجاری و به ویژه دسته های نظامی اصلا مناسب نبود.

جغرافیای اجتماعی و سیاسی

چنان که پیش از این در وجه تسمیه طبرستان آمد، ساکنان اولیه این سرزمین را سه طایفه بزرگ دانسته اند. کادوسیان که در نواحی غربی این سرزمین می زیستند «همین قوم یا قسمتی از آن را گیل (گه لای، گه لوی، گیلوی) هم می نامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از اسم قوم مزبور دارد». [۳۶] ماردان یا اماردان در نواحی مرکزی طبرستان سکونت داشتند و تاپوران (تابیوروی، تاپورروی) در نواحی شرق این دیار و بیشتر بر ارتفاعات مستقر بودند. همان طور که گفته شد سرانجام آمَرْدها (ماردان) مغلوب اسکندر مقدونی و بعد اشکانیان شدند و اشکانیان آنها را به خوار در حوالی ری کوچاندند. [۳۷] و تاپوران جای ایشان را در نواحی مرکزی طبرستان اشغال کردند.

به غیر از طوایف بزرگ یاد شده طایفه های کوچك دیگری در مناطق مختلف وجود داشتند. طایفه های بزرگ قدرت سیاسی منطقه را در دست داشتند و دیگر قبایل متناسب با قابلیتهای خویش در منطقه نقش ایفا می کردند. در باره ی تعداد قبایل ساکن در منطقه طبرستان اطلاع دقیق در اختیار نداریم، ولی به هرحال جاذبه های طبیعی و جغرافیایی بی حد و حصر این سامان همواره قبایل و جمعیتهای مناطق دیگر را به سوی خویش فرا می خواند. این روند منحصر به قرون پیش از اسلام و یا قرون اولیه اسلامی نیست و در دوره های

بعد تاکنون دائما بافت جمعیتی منطقه دستخوش مهاجرتهای طوایف و ایلات مختلف بوده است. از آن جایی که قبایل از یکپارچگی درونی و همبستگی و اتحاد قبیلگی برخوردار بودند و روسای ایشان مظهر سیاسی و اجتماعی آنها محسوب می شدند، معمولا قبایل می توانستند تاثیرات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی فراوانی در آن سامان داشته باشند، به ویژه آن که این قبایل عموما دارای قدرت نظامی در خور خویش بودند و در موقع ضروری وارد عمل می شدند که در این صورت یا به دفاع از خویش می پرداختند و یا به منطقه تازه یی هجوم می آوردند و یا این که نقش مسلط سیاسی و نظامی را در منطقه زیست خود بدست می گرفتند. به هر صورت اعمال قدرت سیاسی در دست روسای قبایل بود که این حق از طریق ارث به آنها می رسید.[۳۸] ابراهیم بن هلال صابی از چهار قبیله اصلی در این سامان نام برده است: شاهانشان آوند، فاراوند، کیلان آداوند و هشاوند.[۳۹] در کتاب تاریخ بیهق از دوخاندان که در رأس قبایل خویش قرار داشتند یاد شده است: فولادوند شریفترین خاندانی باشد در میان دیالمه و همچنین درو‌داوند[۴۰]» یکی از قدیمی ترین طوایف ساکن در مناطق گیلان، طایفه دربیکه DERBIKE بود که نام خود را به یکی از قلل مرتفع البرز یعنی دلفک Dalfak داده بود.[۴۱] مقدسی از دو خاندان سالاروند و باذروند در نواحی دیلمان یاد کرده است.[۴۲] حمزه اصفهانی نیز از دو قبیله دیلمی نام برده است، یکی قبیله وردادوند که در منطقه لاریجان استقرار داشتند و اسفاربن شیرویه مدتی ریاست آن را به دست داشت و دیگری قبیله شیرذیل آوندان که علی بن بویه از میان ایشان برخاسته بود.[۴۳]

ابن اسفندیار از طوایف مهم دیگری که حکومت بعضی از نقاط را در شرق طبرستان در اختیار داشتند، نام می برد که بعضی از آنها عبارتند از: باوند، قارنوند، لورجانوند، لارجان، مرزبان، استندار، دابوان، کولایج، لاسان، سعیدوها، اولائهان، امیرکا و کبودجامه.[۴۴] به احتمال بسیار، قبایل دیگری در جای جای این سرزمین پراکنده بودند که اطلاعات چندانی در این باب موجود نیست، ولی به هرحال پراکندگی جغرافیایی و غنای اقتصادی و شرایط سیاسی این منطقه، موجب گشته تا شمار زیادی از قبایل که با انگیزه ها و دلایل متفاوت به این سرزمین کوچیده بودند، بتوانند به زندگانی خود در آنجا ادامه دهند.

با این همه، طبرستان به لحاظ ارتباط اندکی که با سایر جوامع داشت، وضعیت نسبتا پایداری را می گذراند. مناطقی که دارای مجاورت جغرافیایی با سایر جوامع هستند، احتمال شرکت آنها در مناقشات

خشونت آمیز سیاسی و فرهنگی ، بیشتر از مناطقی است که از نظر جغرافیایی منزوی هستند. طبرستان چون به وسیله دریا و کوه محصور گردیده است کمتر از دیگر مناطق مثل خراسان که به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی و اقتصادی اش مورد توجه اقوام سرزمینهای اطراف خود- بویژه اقوام ساکن ماوراءالنهر و آن سوی ماوراءالنهر- بوده، در مناقشات سیاسی می توانسته، نقش داشته باشد. به تعبیر دیگر باید گفت که خراسان در کشاکش حوادث سیاسی واقع شده بود و به همین دلیل در طول تاریخ نقش تعیین کننده در مسائل سیاسی داشت، لیکن طبرستان در انزوای سیاسی بسر می برد و از سرزمینهای اطراف خود نقش اندکی می پذیرفت و به همان نسبت در مسائل ایشان، تاثیر اندکی می گذارد.

مجموع ویژگیهای یاد شده، موجبات استقلال نسبی طبرستان را از روزگاران بسیار دور فراهم آورده بود و هرگاه که حکومت مرکزی در ایران به ضعف می گرایید، ایشان به صورت یك واحد سیاسی مستقل عمل می کردند و مشکلات بزرگی را برای حکومتها پدید می آوردند. این امر در اساطیر باستانی ایران نیز انعکاس یافته است.

«کار بزرگ فریدون منکوب کردن دیوان مازندران و دروغ پرستان وَرِنَ (گیلان و دیلمستان) است.»[۴۵]

این ویژگی درباره مناطق غربی این سرزمین که ارتباط آن با دیگر نقاط بسیار اندك بود، بیشتر چهره می نمود. منطقه گیلان و دیلمان در مقابل حکومتهای غیربومی که در صدد سلطه بر آن دیار بودند، بیشتر از نقاط دیگر، مقاومت می کردند. به همین لحاظ در منابع، گزارشهای بیشتری درباره ی خودسری و عدم انقیاد ایشان در برابر سلطه غیر بومیان وجود دارد. در زمان فرمانروایی «ماد»ها ساکنان این نواحی- کادوسیان- از ایشان هیچ تمکین نمی کردند، بلکه مواردی پیش می آمد که ایشان به یکباره طغیان می کردند و به قلمرو «ماد» یورش می بردند و ایشان را غارت می کردند.[۴۶]

هخامنشیان که قلمرو بسیار وسیعی از آن سوی ماوراءالنهر تا مصر را در اختیار داشتند، نتوانسته بودند حکام طبرستان را تحت انقیاد خود در آوردند. اسکندر مقدونی، اگرچه در جنگ با ساکنان مناطق همجوار طبرستان- آمَردها- ایشان را شکست داد، نتوانست بر طبرستان سلطه یابد.[۴۷] در دوره های بعد نیز این وضع کم و بیش ادامه یافت. از اوضاع سیاسی طبرستان در عهد اشکانیان اطلاع چندانی نداریم، ولی حداقل در اواخر حکومت ایشان، طبرستان یکی از واحدهای سیاسی نسبتا مستقل در قلمرو ایران اشکانی

محسوب می شد. گشنسف که هم عصر اردشیر بابکان بود و بر طبرستان و گیلان و رویان و دماوند حکم می راند، اجداد او از زمان اسکندر مقدونی (۳۳۰ قبل از میلاد) بر ولایات مزبور فرمانروایی داشتند و حکومت در خاندان او تا حدود سال ۵۲۹ میلادی باقی ماند.[۴۸]

اردشیر بابکان برای ایجاد یك حکومت مرکزی قوی بناچار می بایست پادشاهان نواحی مختلف را به طاعت خویش در می آورد و چون بیشتر ایشان مقاومت می کردند با ایشان جنگید. مولف ناشناخته مجمل التواریخ و القصص در باره اردشیر بابکان به نقل از حمزه اصفهانی می نویسد: اردشیر «نود پادشاه را بکشت از طوایف، و از آن پس با مراد و آسانی ببود.»[۴۹]

اگر نفوذ معنوی تنسر هیربد هیربدان اردشیر بابکان بر پادشاه طبرستان گشنسف شاه نبود، فائق آمدن اردشیر بر وی امری مشکل بل محال به نظر می رسید. پادشاه طبرستان در نامه یی که به تنسر نوشت ضمن برشمردن معایبی از اردشیر بابکان، به عنوان یك زردشتی از تنسر در متابعت از وی راهنمایی جست:

«اما چون بدین جا رسیدی که از من رای می طلبی و به استشارات مشرف گردانیدی»[۵۰]

تنسر ضمن آن که به ایرادات وی در مورد پادشاه ساسانی پاسخ داد، به او چنین تکلیف کرد:

«و خاص برای تو آن است که بر اسب نشینی و تاج و سریر گرفته به درگاه شهنشاه آیی، و تاج آن دانی که او بر سر تو نهد و ملك آن شناسی که او بر تو سپارد.»[۵۱]

پادشاه طبرستان بعد از خواندن نامه تنسر به خدمت اردشیر بابکان آمد، ابن اسفندیار می نویسد: «ملك طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او بماند.»[۵۲]، ولی واقعیت این است که پس از مرگ اردشیر، طبرستان سر به طغیان برآورد و شاپور اول مجبور شد برای سرکوبی ایشان به آن جا حمله برد. مناطق مختلف این سرزمین از سوی شاپور به اطاعت درآمد.

در منابع، از قاطعیت و سخت گیری شاپور سخن رفته است. بهرام اول، فرزند شاپور اول (۲۷۳-۲۷۶ میلادی) در زمان حیات پدر و پیش از آن که جانشین او گردد، فرمانروای گیلان و سرزمینهای کرانه دریای مازندران بود و عنوان «گیلانشاه» داشت. در سده های بعد نیز بارها فرمانروایان ساسانی جهت تحکیم موقعیت خویش به این مناطق آمدند.[۵۳]

از آن جایی که در ایران پیش از اسلام واگذاری مشروط اراضی از سوی شاهنشاهان به صورت تیول و

اقطاع سابقه داشته است[۵۴] به نظر می رسد که بخشهایی از طبرستان از همین زمان به صورت اقطاع در اختیار بعضی از رؤسای قبایل و سران محلی قرار گرفته باشد و ایشان نیز در مقابل، سپاهیانی در اختیار شاهنشاه ساسانی قرار می دادند و مالیات و باج و خراج می پرداختند و البته به هنگام ضعف حکومت ساسانی هر یك از این اقطاع داران برای رهایی از یوغ ایشان، خودسری پیشه می کردند و دست به شورش می زدند. اشاراتی از این گونه موارد در منابع یافت می شود:

«و در پیروزنامه چنانست که دیلمان بر وی (بهرام گور) خروج کردند، و بهرام به حرب اندر ملك ایشان را بگرفت، و پس خلعت داد و به پادشاهی خویش باز فرستاد.»[۵۵]

بر اساس شواهد مذکور، می توان استنباط نمود که موقعیت سوق الجیشی طبرستان مانع از آن بود که حکومتهای مرکزی ایران بتوانند تسلط کامل و دائمی بر طبرستان، به ویژه نواحی غربی آن- گیلان و دیلمان- داشته باشند. نولدکه در باره موقعیت طبرستان در عصر ساسانیان می نویسد:

«این معنی مسلم است که مردم دیلم و گیلان در حقیقت مطیع پادشاه ایران نبودند و در آنگاه مستقل می زیستند.»[۵۶]

مینورسکی نیز اشاراتی به این قضیه دارد و بر آن صحه می گذارد.

«بنظر می رسد این ناحیه هرگز به تصرف قطعی پادشاهان قدیم ایران (هخامنشیان، پارت ها، ساسانیان) در نیامده است.»[۵۷]

توان رزمی

خصوصیات جسمانی- روانی و شیوه زندگی انسان تابعی از مقتضیات جغرافیایی و محیط اجتماعی است و بر این اساس، نادیده انگاشتن تاثیر جغرافیای طبیعی منطقه طبرستان بر روی ساکنانش امری به دور از واقع بینی علمی است. طبیعت کوه روحیه یی سخت و خشن در انسان به وجود می آورد. مردم ساکن در طبرستان، نه تنها پایداری و استقامت را از کوه آموخته اند بلکه زندگی در پستی و بلندی، آنها را نیرومند و ورزیده و دلیر نیز گردانیده است. گذشته از این قبایل متعدد، در جای جای این سرزمین به علت رقابت و فزون طلبی معمولا با هم در حال نزاع و جنگ بسر می برند و همین امر موجبات پرورش روحیه جنگاوری و

سلحشوری در میان ایشان را فراهم می ساخته است:

«و کار و کشت و برز همه زنانشان کنند و مردانشان را هیچ کار نیست مگر که حرب، و به همه حد گیلان و دیلمان هر روز به هر دهی یك بار دو بار حرب کنند و هر دهی با دهی دیگر و روز بود که مردم کشته شوند به عصبیت، و آن عصبیت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آنگه که از آن جای بروند به لشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند و چون پیر شوند محتسب گردند.» [۵۸]

و به همین سبب از اعصار دور قسمتی از ارتشهای حکومتهای مختلف را مردم همین منطقه تشکیل می داده اند. کوروش به هنگام فتح بابل قریب بیست هزار سپاهی سبك اسلحه و چهارهزار نفر سوار از کادوسیان- مردم گیل و دیلم- در اختیار داشت که تهور زیادی در صحنه های نبرد فتح بابل از خود نشان می دادند. [۵۹]

در جنگ شاپور اول با والرین امپراطور روم، شمار زیادی از گیل ها در لشکر شاپور حضور داشتند. [۶۰] به نظر می رسد که وقتی شاپور اول شورش طبرستان را سرکوب کرد، آن عده از ایشان را که در اسارت گرفته بود به ارتش خویش ملحق ساخت.

وجود جمع کثیری از دیلمیان در ارتش ساسانیان و همچنین اظهار نارضایتی ایشان از ساسانیان و پشتیبانی از دشمنان آنها در کتاب تحقیقی کولسینکف انعکاس یافته است:

«دیلم در پرتو وضع جغرافیایی، در سده های بسیار استقلال خود را در قبال همسایگان نیرومندش نگاه داشت. دیلمیان از ساسانیان خوششان نمی آمد و همواره آماده بودند از دشمنان آنها پشتیبانی کنند. اما این نکته مانع از آن نبود که همچون مزدور در سپاه ساسانیان به خدمت در آیند. طبق اطلاعاتی که بلاذری می دهد گارد خسرو دوم از چهار هزارتن از مردم دیلم تشکیل شده بود.» [۶۱]

این چهارهزار تن دیلمی به هنگام جنگ سرنوشت ساز سپاه ایران با سپاه اسلام در قادسیه، با مسلمانان نجنگیدند. [۶۲] محمد جواد مشکور یکی از علل شکست ایرانیان را در این جنگ خیانت دیلمیان دانسته و در باره این چهارهزار تن می نویسد:

«معلوم نیست، به چه سبب از دیگر سپاهیان کناره گرفته و به میدان نرفتند و پس از شکست ایرانیان نیز جانب عرب را گرفته، اسلام پذیرفتند.» [۶۳]

علت نجنگیدن دیلمیان با سپاه اسلام را بیشتر باید در آن چه که راجع به فرهنگ سیاسی این مردم بازپرداخته شد، جستجو کرد و آن همانا روحیه استقلال خواهی و عدم تمکین نسبت به حکومتهای مرکزی در طول تاریخ این سرزمین بوده است که در این زمان نیز به گونه یی دیگر خود را آشکار ساخت.

به غیر از موارد فوق که نشان از درگیری گیل و دیلم در جنگهای داخلی سرزمین طبرستان و استفاده ارتشها از قابلیتهای نظامی ایشان دارد. مردم شهرهای هم مرز ایشان نیز همواره از تعرضات و یورش و غارت و راهزنی این جماعت خاطری آسوده نداشتند و از این وضع بیشتر، مردم قزوین در بیم و هراس بودند.در دوره های پیش از اسلام در قزوین دژی وجود داشت و لشکریانی در آنجا مستقر می شدند که به هنگام جنگ در برابر ایشان ایستادگی کنند [۶۴] و به هنگام صلح نیز آرامش منطقه را در برابر شبیخون و دزدی و راهزنی ایشان، تامین نمایند. [۶۵]

بعد از اسلام نیز مردم این نواحی همواره از خطر ایشان در بیم بودند. قزوین ثغر محسوب می شد و خلفا برای حفاظت از این ثغر احادیثی در شأن و مرتبت قزوین جعل می کردند تا مسلمانان را به مهاجرت و سکونت در این شهر تشویق نمایند. [۶۶] مردم دیگر شهرهای این منطقه نیز از خطرات دیلمیان در امان نبودند. مردم قم به سبب حملات مکرر دیلمیان به این شهر ناگزیر به ساختن حصاری عظیم برگرد شهر شدند. [۶۷] و شاید به علت همین ویژگیهایی که در باره ی دیلمیان گفته شد، عرب، لغت دیلم را به معنی «دشمن» گرفته است. [۶۸]

استحکامات

صحنه جغرافیایی منطقه طبرستان موقعیتهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و سوق الجیشی ویژه یی را ایجاب می کرد. گرایش به استقلال از سلطه حکومتهای غیر بومی و همچنین حفاظت این سرزمین از هجوم اقوام صحراگرد، از جمله عللی بود که ضرورت ایجاد بعضی از استحکامات را در منطقه موجب می گردید. از آن جایی که مرز شرقی طبرستان تنها مدخل مهم طبرستان بود، برای پاسداری و حفاظت از آن تدابیر مهمی اندیشیده می شد. از جمله این که خندقهای بزرگی در این نواحی از قدیمترین ایام، حفر گردیده بود.

«خندق های عظیم چون جَرکُلباد از ساحل جنوبی دریای خزر تا ارتفاعات البرز بین خاك گرگان و سرزمین

مازندران حفر شده است تا مانع هجوم تیره های مختلف ترکان به داخل مازندران گردد.»[۶۹]

به غیر از حفر خندقهای متعدد، دیوار عظیمی نیز در تمیشه- شهر مرزی طبرستان- تعبیه شده بود که تاریخ بنای آن بدرستی معلوم نیست و نوع خشتهای استفاده شده در آن نشان از دوره قبل از اسلام دارد. این استحکامات در جهت شمالی- جنوبی بوده و از کناره کوههای جنوبی این منطقه تا ساحل دریا- در شرق بندر گز- امتداد داشت.[۷۰]

نوع دیگر از استحکاماتی که مورد استفاده قرار می گرفت، قلعه بود. در داخل سرزمین طبرستان قلاع متعددی وجود داشت که بیشتر به منظور مقابله با خطراتی که از داخل طبرستان حکمرانان را تهدید می کرد، ساخته شده بود. از سوی مردم گیل و دیلم نواحی همجوار و مرکزی طبرستان همیشه در معرض تهدید بود. برای جلوگیری از خطر ایشان قلعه استواری در چالوس ساخته شده بود.[۷۱] این قلعه تا آغاز قرن چهارم هجری مورد بهره برداری ساکنین نواحی همجوار این منطقه بود، تا این که داعی صغیر علوی در سال ۳۰۱ هجری آن را با خاك یکسان کرد.

البته به جز این، دژهای دیگری در طبرستان وجود داشت. یعقوبی، در باره ی وجود دژهای فراوان در طبرستان چنین می نویسد: «طبرستان سرزمینی است دارای دژهای بسیار.»[۷۲] شمار بسیاری از این دژها به وسیله حکام و سران محلی منطقه- که در این سرزمین به طور همزمان وجود داشتند- از روزگاران دور بنا گردیده بود. منوچهر ستوده در تحلیل این نوع از دژها می نویسد:

«شاهان قوی دست و زورمند و سلاطین و حکمروایانی که حکومت های محلی داشته اند. از قدیمترین ایام می کوشیده اند که دژهای مستحکم و قلاعی که دسترسی به آنها مشکل باشد برای محل زندگانی خود و متعلقان خویش یا پنهان داشتن گنجینه های گرانبهای خود بسازند و جان و مال خود و کسان خویش را در پناه آنها حفاظت کنند.»[۷۳]

این دژها اکثرا بر فراز کوهها قرار داشتند و همین امر تصرف و دستیابی به آنها را برای دشمن دشوار یا محال می نمود. صاحب کتاب آداب الحرب و الشجاعه درباره ناممکن بودن فتح این نوع از دژها می نویسد:

«چهارم نوع آنست که بر پشته ها و سرهای کوه باشد اگر برگ حصار ساخته باشد از مرد و جز آن دشوار توان ستد بر آن صلح باید کرد و بازگشت که اگر بی صلح باز گردد وهنی بزرگ باشد.»[۷۴]

مجموعه موقعیتهای جغرافیایی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به همراه وجود دژهای متعدد در جای جای این سرزمین شرایطی را پدید آورده بود که اکثر کسانی که با حکومتهای مسلط در ایران مرکزی، معارضه یی داشتند، به راحتی می توانستند در پناه کوهها و دژهای فراوان منطقه و در کنار مردم خون گرم و مهمان نواز آن به زندگی خود ادامه دهند.

«از قدیم الایام همیشه طبرستان، اکاسره و جبابره را پناه و کهف و ملجاء و معقل بود از حصانت و امتناع و توّعر مضایق، و مانند خزانه که کنوز و ذخایر آنجا فرستاندی، و هر جهانداری که دشمن بر وی غالب شدی و بر روی زمین دیگر اقالیم مقام نتوانستی فرمود برای این بدین زمین آمدی و از مکاید دشمن فارغ بودی.»[۷۵]

پانوشتها:

۱- حسن پیرنیا، ***ایران باستان***، ج۱، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۱۵۷.

۲- ه.ل. رابینو، ***مازندران و استرآباد***، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص۱۰.

3- Josef. Marquart (Markwart)

٤- یوزف مارکوارت، ***ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی***، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص٢٤٥.

۵- سید ظهیرالدین مرعشی، ***تاریخ طبرستان و رویان و مازندران***، تصحیح بر نهارد دارن، چاپ اول، تهران، نشر گستره، ۱۳٦۳، ص۱۵.

٦- در منابع از «دریای مازندران» با نام های مختلف یاد شده است. یعقوبی در کتاب البلدان آن را «دریای دیلم» نامیده است: احمد بن واضح یعقوبی، ***البلدان***، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵٦. صص ۵۲ و ۵۳.

ابن خرداذبه از این دریا با عنوان های «دریای گرگان» و «دریای گیلان» و «دریای خزر» یاد کرده است. در مورد «دریای گرگان» ر.ك.

عبیدالله بن خرداذبه، ***المسالك و الممالك***، (بی جا، بی تا)، صص ١٢٤، ١٥٤، ١٥٥، ١٧٣، ١٧٥.

و در مورد «دریای گیلان» ن.ك. همان، ص ١٢٤.

حکیم ابوالقاسم فردوسی از آن با عنوان «دریای گیلان» نیز یاد کرده است؛ ر.ك.
منوچهر هدایتی خوشکلام، «گیل و دیلم و دریای گیلان در شاهنامه فردوسی»، ***گیلان نامه***، ج۳، چاپ اول، رشت، انتشارات طاعتی، ۱۳۷۱، ص ۳۷۹-۳۸۰. بعضی منابع از آن با عنوان «دریای طبرستان» نام برده اند:ر.ك.
محمد بن حسن بن اسفندیار، ***تاریخ طبرستان***، به کوشش عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، انتشارات پدیده خاور، ۱۳۶٦، ص ۸۱.
ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی، «التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیه»، ***اخبار ائمه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان***، به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷، ص۱۲.
ابواسحق ابراهیم اصطخری، ***مسالك و الممالك***، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم،تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، صص ۱۵۷ و ۱۵۹.
یاقوت حموی، ***معجم البلدان***،(بی چا، بی تا)، ج۱،ص ۵۰۰، ذیل «بحر الخزر»: «هو بحر طبرستان و جرجان و آبسکون، کلها واحد»
از این دریا با نام های دیگری نیز یاد شده است، از آن جمله می توان از ، دریای آبسکون، دریای شرق، دریای قزوین، دریای قلزم، یاد کرد. برای اطلاعات بیشتر ن.ك.
گی، لسترنج، ***جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی***، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦٤، ذیل عناوین یاد شده در فهرست اعلام جغرافیایی.

۷- حسین کریمان در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که در زمان های گذشته و قبل از دو سه قرن اخیر به این رشته کوه ها «البرز» اطلاق نمی گردید؛ ر.ك. حسین کریمان، ***قصران***، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵٦، ص ۱۱۳.

۸- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۷٤.

۹- ه.ل. رابینو، پیشین، صص ۲۲ و ۲٤. علی رزم آرا ملاط را در چهار کیلومتری جنوب لنگرود دانسته است؛ ر.ك.
علی رزم آرا، ***فرهنگ جغرافیای ایران***، ج۲، ذیل «ملاط».

۱۰- أرَم شهری بود در نزدیکی ساری که با آن یك مرحله فاصله داشت.ر.ك.
یاقوت حموی، ذیل أرَم خاست.
لازم به یادآوری است که یك مرحله مقدار مسافتی برابر با چهار فرسنگ بوده است: غیاث الدین محمد رامپوری، غیاث اللغات، ذیل «مرحله»؛ و نیز یك مرحله را مقدار مسافتی دانسته اند که معمولا مسافر در یك روز می پیموده است.
حسین کریمان در باره ارم می نویسد که این بلده شاید همان «ارمخواست» باشد که در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی مذکور است و شامل دو قریه بالا و پایین بوده و در حدود یك روز راه تا ساری فاصله داشته است؛ر.ك.

حسین کریمان، ***طبرسی و مجمع البیان***، ج۱، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱، ص ۱٤۰.

۱۱- ویمه شهرکی در حدود دماوند بوده است که امروز بجا نیست. ن.ك.

حسین کریمان، ***ری باستان***، ج ۲، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱، ص٦۳٦.

۱۲- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۷٤.

۱۳- ر.ك. یاقوت حموی، پیشین، ج ۲، ص ۸۷۳، ذیل «رویان».

۱٤- ر.ك. لسترنج، پیشین، ص ۳۹۸-٤۰۰.

۱۵- بهلول علیجانی، «مکانیزم های صعود بارندگی های ایران» ، ***مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی***، دانشگاه تربیت معلم، دوره جدید، شماره اول، ۱۳۷۲ صص ۸۸ و ۹٦.

۱٦- ه. ل. رابینو، پیشین، ص۲۸.

۱۷- ابن خرداذبه در باره این رود می نویسد: سرچشمه سفیدرود از دروازه شهر سیسر (صحنه کنونی، لسترنج، ص ۲۰۳) و سرچشمه شاهرود از طالقان ری است و با هم جمع شده به دریای جرجان می ریزد؛ ابن خرداذبه، پیشین، ص ۱۷۵.

۱۸- ه. ل. رابینو، پیشین، ص ۷۷.

۱۹- برای اطلاعات بیشتر ر.ك. یدالله افشین، ***رودخانه های ایران***، ج۲، چاپ اول، تهران،ناشر وزارت نیرو، ۱۳۷۳، ص ۸۵.

۲۰- ن.ك. همان، ص ۹٦؛ و نیزمحمد حسن خان اعتماد السلطنه، ***مرآة البلدان*** ، ج۱، تصحیح عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٦۷، ص ۲۸۹.

۲۱- رابینو می نویسد: بلوك هزار جریب شامل دو قسمت است: یکی چهاردانگه دیگری دودانگه....هزار جریب محدود است از مشرق به ساور و دامغان، ازجنوب به سمنان از مغرب به فیروزکوه و سوادکوه، از شمال به بلوك متعدد استرآباد و اراضی جلگه مازندران. دو دانگه در جنوب چهاردانگه واقع است: ه.ل. رابینو، پیشین، ص ۹۷. مترجم در پاورقی به نقل از مرحوم سید حسین بنافتی می افزاید: هزار جریب در قدیم ونداد نام داشته بعد این اسم متروك و به زبان مازندرانی هزارگری شد که بعد از تعریب به صورت هزار جریب در آمده است.

۲۲- برای اطلاعات بیشتر راجع به رودهای منطقه طبرستان ر.ك. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، پیشین، صص ۲۸٦-۲۸۹؛ و یدالله افشین، پیشین، ج۲، ص ٦۱ به بعد.

۲۳- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۷٦.

۲٤- ابوالقاسم فردوسی، ***شاهنامه***، ج۸، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ اول (از روی چاپ مسکو)، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۷۳، ص ٦۹.

۲۵- ابوالقاسم محمدبن حوقل، ***صورة الارض***، چاپ دوم، لیدن، ۱۹۳۸، ص ۳۸۱.

۲۶- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۷۶.

۲۷- حمدالله مستوفی، **نزهه القلوب**، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲،ص.۱۶۰.

۲۸- یعقوبی، پیشین، ص ۵۲.

۲۹- مؤلف ناشناخته، «جغرافیای گیلان» به کوشش تراب کمانی، **فرهنگ ایران زمین**، جلد بیست و ششم، ۱۳۶۵،ص ۲۸٤، و نیز ر.ك. ابواسحق ابراهیم اصطخری، پیشین، ص ۱۷۲.

۳۰- «ابریشم خام از توتستانهای سرزمینهای ساحلی دریای خزر می رسید و البته مرو در این زمینه بزرگترین مرکز منسوجات ابریشمین در خراسان بود»

ادموند کلیفورد باسورث، **تاریخ غزنویان**، ج۱، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۵۲. و نیز در این مورد ر.ك. ابن حوقل، پیشین، ص ۳۸۱.

۳۱- ابن حوقل راه آمل به گرگان را از دو طریق ذکر کرده است و راه ذکر شده در متن را کوتاه ترین راه دانسته است. راه دوم را به جهت وجود دو مسجد جامع در میان راه در متن خویش آورده است: از آمل به شهر میله دو فرسخ و از آنجا تا تریجی سه فرسخ و از آنجا به ساری یك مرحله و از آنجا به بارست یك مرحله و از آنجا تا آباذان یك مرحله، و از آنجا تا طمیسه یك مرحله و از آنجا تا استاراباذ (استرآباد) یك مرحله و از آنجا تا رباط حفص یك مرحله از آنجا تا گرگان یك مرحله؛ ر.ك. ابن حوقل، پیشین، ص ۳۸٤.

۳۲- صفی الدین بغدادی. **مراصد الاطلاع**، تحقیق علی محمد البجاوی، الجزء الاول، الطبعه الاولی، داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۳، ه.ق، ص۹.

۳۳- ابواسحق ابراهیم اصطخری، پیشین، ص ۱۶۹.

۳٤- ابوعلی احمد بن عمر بن رسته، **اعلاق النفسیه**، چاپ لیدن، ۱۸۹۱، ص ۱۵۰.

۳۵- ابواسحق ابراهیم اصطخری، پیشین، ۱۷٤؛ ابوعبدالله محمد به احمد مقدسی، **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، چاپ لیدن، ۱۹۰۶،ص۳۷۲.

۳۶- و.و. بارتولد، **تذکره جغرافیای تاریخی ایران**، ترجمه حمزه سردادور، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۸، ص ۲۳٤.

۳۷- همان، همانجا.

38- W.Madelung,"The Minor Dynasties of Northern Iran", ***The Cambridge History of Iran (From The Arab Invasion to the saljuqs)***,v01.4, edited by R.N.Frye, Cambridge university press, 1975, p. 207.

۳۹- ابراهیم بن هلال صابی، پیشین، ص ۱٤.

٤۰- ابوالحسن علی بن زید بیهقی، **تاریخ بیهق**، تصحیح بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، (بی تا)، ص ۹۳.

۴۱- ه.ل. رابینو، *ولایت دارالمرز ایران گیلان*، ص ۴۵۱، رابینو محل دقیق دلفك را در ۵۰ کیلومتری جنوب شرقی رشت دانسته است که در اصطلاح محلی به آن دروك Dervek گفته می شود.

۴۲- ابوعبدالله مقدسی، پیشین، ص ۳۷۰.

۴۳- حمزه اصفهانی، *تاریخ ملوك الارض و الانبیاء*، برلین، مطبعه کاویانی (بی تا)، ص ۱۵۳.

۴۴- ابن اسفندیار، پیشین، ص۱۵۲.

۴۵- ذبیح الله صفا، *حماسه سرایی در ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، ص ۲۰۷. «در اوستا نام ناحیتی به صورت Varena آمده و خاورشناسان در تعیین محل آن اختلاف دارند. طبق سنت آن همان مملکت «پتشخوارگر»(طبرستان وگیلان) است؛ حاشیه استاد معین بر لغت «گیل» در *برهان قاطع* به نقل از *یشتها*، ج ۱، ص ۵۷ ح۱.

درباره اطلاق کلمه «دیو» به مردم این دیار ذکر این نکته لازم می نماید که کلمه«دیو» به معنی مردم بدمنش نیز آمده است، ر.ك.

جهانگیر اوشیدری، *دانشنامه مزدیسنا*، چاپ اول، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۱، ص ۲۷۴.

۴۶- برای اطلاعات بیشتر ر.ك. حسن پیرنیا، پیشین، ص ۲۱۳.

۴۷- و.و. بار تولد، پیشین، ص ۲۳۴.

۴۸- ر.ك. ه.ل. رابینو، *مازندران و استرآباد*، ص ۲۰۲.

۴۹- مؤلف گمنام، *مجمل التواریخ و القصص*، به همت محمد اصفهانی، تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص۶۰.

۵۰- *نامه تنسر به گشنسپ شاه*، به کوشش مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴،: ص ۵۰.

۵۱- همان، ص ۵۴.

۵۲- همان، ص ۹۷.

۵۳- ن. پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول، شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۲۲۷و نیز ر.ك. محمد جواد مشکور، *تاریخ سیاسی ساسانیان*، ج ۱، چاپ اول، دنیای کتاب، ۱۳۶۶، ص ۱۶۸ و ۲۲۱.

آرتور کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۲۴۵.

۵۴- ن. پیگولوسکایا، پیشین، ص ۳۰۱ و ۳۰۳.

۵۵- *مجمل التواریخ و القصص*، ص ۷۱.

۵۶- محمد جواد مشکور، پیشین، ص ۵۵۳.

۵۷- ولادیمیر مینورسکی، «فرمانروایی و قلمرو دیلمیان» ترجمه جهانگیر قائم مقامی، ***بررسیهای تاریخی***، سال اول ، شماره ۱و۲، ص ۱۵۱، ۱۳۴۵.

۵۸- مولف گمنام، ***حدود العالم من المشرق الی المغرب***، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، چاپ اول ، تهران، دانشگاه الزهرا«س»، ۱۳۷۲، ص ۴۰۴. و نیز ر.ک. محمود قزوینی، ***آثار البلاد و اخبارالعباد***، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۴۱۶.

۵۹- حسن پیرنیا، پیشین، ص ۳۳۳ و ۳۳۵.

۶۰- ر. ک. مقدمه عطاءالله تدین: عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، تصحیح عطاءالله تدین، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۳، ص ۲۵. عباس اقبال معتقد است: اهالی دو قسمت گیلان و دیلم به شجاعت و زورمندی و جنگاوری معروف بوده اند و در لشکرکشی های مهم شاهنشاهان ساسانی از ایشان استفاده می شد.»

عباس اقبال، ***مجموعه مقالات***، گردآوری و تدوین محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، دنیای کتاب، ۱۳۶۹، ص ۱۵۰.

۶۱- آ.ای کولسنیکف، ***ایران در آستانه یورش تازیان***، ترجمه م. ر. یحیایی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵،ص ۱۶۴ و نیز ر.ک. آتورکریستین سن، پیشین، ص ۲۳۵.

۶۲- احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ***فتوح البلدان***، به کوشش رضوان محمد رضوان، چاپ اول، مصر، ۱۳۵۰ ه /۱۹۳۲م ص ۲۷۹.

۶۳- محمد جواد مشکور، پیشین، ج۲، ص ۱۳۹۵.

۶۴- «خسرو پرویز ابرکان را به ده هزار سوار به قزوین فرستاد تا در آن جا پایگاهی ساخته از نفوذ دیلمیان به کشور ممانعت کنند.» همان، ص۲۵-۱۰.

۶۵- احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ص ۳۱۷، و نیز ر.ک.

قدامه بن جعفر، ***کتاب الخراج***، ترجمه و تحقیق حسین قره جانلو، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰، ص ۱۸۱.

۶۶- امام رافعی (متوفی ۶۲۳ ه.) احادیث بسیاری در شأن قزوین در کتاب خود به نام ***التدوین فی تاریخ قزوین*** گرد آورده است. حمدالله مستوفی در ***تاریخ گزیده*** در فصلی که به این موضوع اختصاص یافته سی و شش حدیث از آن کتاب را در کتاب خویش همراه با ترجمه ، نقل کرده است؛ برای اطلاعات بیشتر ر.ک. حمدالله مستوفی، ***تاریخ گزیده***، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۷۵۸ به بعد.

برای اطلاعات بیشتر راجع به کتاب ***التدوین فی تاریخ قزوین*** به حواشی عبدالحسین نوایی بر ***تاریخ گزیده*** صفحه ۶۸۴ مراجعه شود.

۶۷- حسن بن محمد بن حسن قمی، ***تاریخ قم***، ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی، تصحیح میر جلال الدین طهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱، ص ۳۴.

۶۸- مفیزالله کبیر، **ماهیگیران تاجدار**، ترجمه مهدی افشار، چاپ اول، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۲، ص۵.

۶۹- منوچهر ستوده، **قلاع اسماعیلیه**، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۲.

۷۰- برای اطلاعات بیشتر راجع به این دیوار عظیم ر.ک.

ناصر نوروز زاده چگینی، «مازندران در دوران ساسانی»، **مجله باستان شناسی و تاریخ**، سال اول، شماره دوم،۱۳۶۶، ص ۲۵، و نیز

A.D.H. Bivar, and G. Fehervari, "The walls of Tammisha", ***Iran***, IV, 1966.

۷۱- علی بن حسین مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجوهر**، الجزء الرابع، الطبعه الثانیه، قم، دارالجهرة، ۱۳۶۳، ص۲۷۸.

۷۲- ابن واضح یعقوبی، پیشین، ص ۵۲.

۷۳- منوچهر ستوده، پیشین، ص ۱.

۷۴- محمد بن منصور بن سعید، **آداب الحرب و الشجاعه**، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳٤٦،ص ٤۲۸. بعضی از دژها دارای موقعیت های بسیار عجیبی بودند. از جمله دژ عظیم طاق که در باره امر بسیار دشوار تصرف آن منابع متعدد گزارش هایی ارائه کرده اند. ر.ک. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه)، مختصر کتاب البلدان ، چاپ اول، بیروت، داراحیا ءالتراث العربی، ۱٤۰۸ ه./ ۱۹۸۸ م، ص ۲۸۱.

لسترنج نیز شرح اندکی از عجایب آن را در **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی** صفحه ۳۹۹ آورده است.

۷۵- ابن اسفندیار، پیشین، ص ۷۶.

فهرست منابع:

۱- پیرنیا، حسن: **ایران باستان**، ج٦، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۲- رابینو، ه. ل: **مازندران و استرآباد**، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۵.

۳- مارکوارت، یوزف: **ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی**، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، انتشارات اطلاعات ، ۱۳۷۳.

٤- مرعشی، سید ظهیرالدین: **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**، تصحیح برنهارد دارن، چاپ اول، تهران، نشر گستره، ۱۳۶۳.

۵- یعقوبی، احمدبن واضح: **البلدان**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ سوم، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

۶- ابن خرداذبه، عبیدالله: **المسالك و الممالك**، [بی جا، بی تا].

۷- هدایتی خوشکلام، منوچهر: «گیل و دیلم و دریای گیلان در شاهنامه فردوسی»، **گیلان نامه**، ج۳، چاپ اول، رشت، انتشارات طاعتی، ۱۳۷۱.

۸- ابن اسفندیار، محمد بن حسن: **تاریخ طبرستان**، به کوشش عباس اقبال، چاپ دوم، تهران، انتشارات پدیده خاور، ۱۳۶۶.

۹- صابی، ابواسحاق ابراهیم بن هلال: «التاجی فی اخبار الدوله الدیلمیه»، **اخبار ائمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان**، به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷.

۱۰- اصطخری، ابواسحق ابراهیم: **مسالك و الممالك**، به اهتمام ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

۱۱- حموی، یاقوت: **معجم البلدان**، [بی چا، بی تا].

۱۲- لسترنج، گی: **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶٤.

۱۳- کریمان، حسین: **قصران**، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶.

۱٤- ـــــ: **ری باستان**، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱.

۱۵- رزم آرا، علی: **فرهنگ جغرافیای ایران**، [بی چا، بی نا، بی تا].

۱۶- رامپوری، غیاث الدین محمد: **غیاث اللغات**

۱۷- کریمان، حسین: **طبرسی و مجمع البیان**، ج۱، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱.

۱۸- علیجانی، بهلول: «مکانیزم های صعود بارندگی های ایران»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی**، دانشگاه تربیت معلم، دوره جدید، شماره اول، ۱۳۷۲.

۱۹- افشین، یدالله: **رودخانه های ایران**، ج۲، چاپ اول، تهران، ناشر وزارت نیرو، ۱۳۷۳.

۲۰- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان: **مرآة البلدان**، ج۱، تصحیح عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

۲۱- فردوسی، ابوالقاسم : **شاهنامه**، ج۸، به کوشش سعید حمیدیان ، چاپ اول (از روی چاپ مسکو)، تهران، انتشارات قطره، ۱۳۷۳.

۲۲- ابن حوقل ، ابوالقاسم محمد: **صورة الارض**، چاپ دوم، لیدن، ۱۹۳۸.

۲۳- مستوفی، حمدالله: **نزهة القلوب**، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳٦۲.

۲٤- مؤلف گمنام: «جغرافیای گیلان» ، به کوشش تراب کمائی، **فرهنگ ایران زمین**، ج ۲٦، ۱۳٦۵.

۲۵- باسورث، ادموند کلیفورد: **تاریخ غزنویان**، ج۱، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳٦۲.

۲٦- بغدادی، صفی الدین: **مراصد الاطلاع** ، تحقیق علی محمد البجاوی، ج۱، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۳.

۲۷- ابن رسته، ابوعلی احمد بن عمر: **اعلاق النفیسه**، چاپ لیدن، ۱۸۹۱.

۲۸- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، چاپ لیدن،۱۹۰٦.

۲۹- بارتولد، و.و: **تذکره جغرافیای تاریخی ایران**، ترجمه حمزه سردادور، چاپ دوم، انتشارات توس، ۱۳۵۸.

۳۰- بیهقی (ابن فندق)، ابوالحسن علی بن زید: **تاریخ بیهق**، تصحیح بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، [بی تا].

۳۱- رابینو، ه.ل: **ولایت دارالمرز ایران، گیلان**، ترجمه جعفر خمامی زاده، چاپ سوم، رشت، انتشارات طاعتی، ۱۳٦٦.

۳۲- اصفهانی، حمزه: **کتاب تاریخ ملوك الارض و الانبیاء**، برلین، مطبعه کاویانی، [بی تا].

۳۳- صفا، ذبیح الله: **حماسه سرایی در ایران**، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.

۳٤- معین، محمد: «حاشیه»، **برهان قاطع**، محمد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام محمد معین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳٦۱.

۳۵- اوشیدری، جهانگیر: **دانشنامه مزدیسنا**، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.

۳٦- مؤلف گمنام:**مجمل التواریخ و القصص**،به همت محمد اصفهانی، تهران، انتشارات کلاله خاور،

.۱۳۱۸

۳۷- تنسر: ***نامه تنسر به گشنسب شاه***، به کوشش مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵٤.

۳۸- پیگولوسکایا، ن: ***شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان***، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول، شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳٦۷.

۳۹- مشکور، محمد جواد: ***تاریخ سیاسی ساسانیان***، چاپ اول، دنیای کتاب، ۱۳٦٦.

٤۰- کریستین سن، آرتور: ***ایران در زمان ساسانیان***، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳٦۷.

٤۱- مینورسکی، ولادیمیر: «فرمانروایی و قلمرو دیلمیان»، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، ***بررسی های تاریخی***، سال اول، شماره ۱و۲، ۱۳٤۵.

٤۲- مولف گمنام: ***حدود العالم من المشرق الی المغرب***، تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، چاپ اول، تهران ، دانشگاه الزهراء «س»،۱۳۷۲.

٤۳- قزوینی، محمود: ***آثار البلاد و اخبار العباد***، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳.

٤٤- تدین، عطاءالله: «مقدمه»، ***تاریخ گیلان***، عبدالفتاح فومنی، تصحیح عطاءالله تدین، تهران کتابفروشی فروغی، ۱۳۵۳.

٤۵- اقبال، عباس: مجموعه مقالات، گردآوری و تدوین محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، دنیای کتاب، ۱۳٦۹.

٤٦- کولسینکف، آ. ای: ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه م.ر. یحیایی، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵.

٤۷- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، به کوشش رضوان محمد رضوان، چاپ اول، مصر، ۱۳۵۰ ه./۱۹۳۲ م.

٤۸- قدامة بن جعفر: ***کتاب الخراج***، ترجمه و تحقیق حسین قره چانلو، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰.

٤۹- مستوفی، حمدالله: ***تاریخ گزیده***، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳٦۲.

۵۰- قمی، حسن بن محمدبن حسن: ***تاریخ قم***، ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی، تصحیح میر جلال الدین طهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱.

۵۱- کبیر، مفیزالله: ***ماهیگیران تاجدار***، ترجمه مهدی افشار، چاپ اول، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۲.

۵۲- ستوده، منوچهر: ***قلاع اسماعیلیه***، تهران ، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.

۵۳- نوروز زاده چگینی، ناصر: «مازنداران در دوران ساسانی»، ***مجله باستان شناسی و تاریخ***، سال اول، شماره دوم، ۱۳۶۶.

۵٤- مسعودی، علی بن حسین: ***مروج الذهب و معادن الجوهر***، ج٤، چاپ دوم، قم، دارالبحرة، ۱۳۶۳.

۵۵- فخرمدبر، محمد بن منصور بن سعید: ***آداب الحرب و الشجاعه***، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳٤۶.

۵۶- همدانی(ابن فقیه)، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق: ***مختصر کتاب البلدان***، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱٤۰۸ ه /۱۹۸۸م.

57- Madelung, wilferd: "The Minor Dynasties of Northern Iran", ***The Cambridge History of Iran (From the Arab Invasion to the Saljuqs)***, Vol. 4, ed.ted by R.N. Frye, Cambridge University press, 1975.

58- Bivar, A.D.H. and Fehervari, G: "The Walls of tammisha" ***Iran***, IV, 1966.